

بررسی سیاست هژمون در قبال دولت‌های خاورمیانه بر اساس رهیافت‌های جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل (دوران ریاست جمهوری باراک اوباما)

(تاریخ دریافت: ۱۹/۰۵/۹۵ - تاریخ تصویب: ۲۲/۰۹/۹۵)

الهام رسولی ثانی آبادی^۱

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی نوع جامعه‌پذیری دولت‌های خاورمیانه (با تاکید بر دولت‌های انقلابی منطقه) توسط دولت آمریکا به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل می‌باشد. در همین راستا فرضیه اصلی این مقاله با تاکید بر ابعاد دوگانه جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل، آن است که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما، دولت آمریکا به‌عنوان کنش‌گری عقلانی و بر اساس یادگیری اجتماعی پیچیده و استعاره شرم‌ناشی از تجارب گذشته و به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل تلاش کرده است تا روند جامعه‌پذیری دولت‌های منطقه را وارد مرحله جدیدی نماید؛ به این معنا که در عوض تاکید و استفاده از سازوکارهای مادی‌گرایانه (اشغال نظامی و یا مداخله مستقیم) از سازوکارهای معناگرایانه این فرآیند از جمله تکیه بر ائتلاف‌سازی و توجیه این کشورها در جهت درونی کردن هنجارهای موردنظر خود استفاده نماید. برای بررسی این فرضیه بعد از بررسی

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه، یزد (rasooli@yazd.ac.ir)

سازوکارهای مادی گرایانه و معناگرایانه جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل با استناد به مواضع اعلامی رییس جمهوری آمریکا و اقدامات صورت گرفته در این راستا، به بررسی فرضیه اصلی می‌پردازیم. این پژوهش تحلیلی توصیفی با تکیه بر مطالعه موردی سیاست خارجی آمریکا در دوران اوپاما بوده و روش گردآوری اطلاعات در آن به صورت استفاده از منابع اسنادی و مجازی است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌پذیری، هژمون، دولت انقلابی، آمریکا، خاورمیانه



۱. بیان مسئله

بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بر این باورند که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما منطقه خاورمیانه اهمیت خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست داده است و یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این عدم اهمیت را تمایل به عدم مداخله دولت آمریکا در این منطقه و به‌خصوص در امور دولت‌های انقلابی آن بیان کرده‌اند. این دسته از تحلیل‌گران علت‌های گوناگونی را برای اثبات مدعای خود بیان می‌کنند که می‌توان از مهم‌ترین آن به بحران اقتصادی و مالی آمریکا در سال ۲۰۰۸، کاهش وابستگی دولت آمریکا به نفت وارداتی، اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی اوباما، چندجانبه‌گرایی و تمرکز بر حوزه پاسیفیک (ثقل گرایی آسیایی^۱ به‌عنوان بخشی از استراتژی بزرگ^۲) در عوض تمرکز بر منطقه خاورمیانه، توجه به امور داخلی به‌جای سیاست خارجی و ... اشاره کرد. بنابراین از این دیدگاه مجموعه این عوامل باعث عدم تمایل دولت آمریکا به مداخله مستقیم در خاورمیانه در راستای مدیریت منازعات این منطقه و مهار دولت‌های انقلابی شده است. سیاستی که منجر به بازگذاشتن دست متحدان منطقه‌ای و اتخاذ سیاست توازن منطقه‌ای به‌جای توازن فعال در خاورمیانه شده است (پوراحمدی؛ منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۲۶-۱۰۴؛ Michaud, 2014 & Geges 2013, 154-158).

طبق این دیدگاه، دولت آمریکا به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما به‌منظور سروسامان دادن به وضعیت اقتصادی کشور و تغییر در رویه‌های قبلی و همچنین پرهیز از بر عهده گرفتن مسئولیت‌های پرهزینه و غیرضروری در مناطق مختلف، داوطلبانه از مداخله در



منطقه خاورمیانه کناره‌گیری کرده و در حوزه سیاست خارجی توجه خود را آن چنان که در سند استراتژی امنیتی و سیاسی این کشور آمده است صرفاً بر منطقه آسیا/ پاسیفیک معطوف نموده است (Muni & Chadha, 2014, 3).

اما برخلاف نظرات و دیدگاه‌های بیان شده استدلال اصلی این مقاله با تأکید بر ابعاد معناگرایانه جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل، آن است که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما دولت آمریکا به‌عنوان کنش‌گری عقلانی و بر اساس یادگیری اجتماعی پیچیده ناشی از تجارب گذشته و به‌عنوان هژمون نظام بین‌الملل تنها نوع رابطه و نگاه خود را نسبت به دولت‌های منطقه خاورمیانه تغییر داده است، به‌عبارت دیگر در این دوران حاکمیت آمریکا به رهبری اوباما تلاش کرده است تا دولت‌های انقلابی منطقه را وارد فرآیند جدیدی از جامعه‌پذیری نماید؛ فرآیندی که نه با تکیه بر سازوکارهای مادی‌گرایانه (اشغال نظامی و یا مداخله مستقیم) بلکه از طریق سازوکارهای معناگرایانه این فرآیند از جمله تکیه بر اقناع‌سازی و توجیه این کشورها می‌باشد؛ بنابراین مسئله اساسی این پژوهش پرداختن به این تغییر می‌باشد. در همین راستا و به‌منظور روشن شدن بحث لازم است در ابتدا به بررسی نظری رابطه هژمون و دولت‌های انقلابی پردازیم.

۲. بررسی نظری رابطه هژمون با دولت‌های انقلابی

رابطه دولت‌های انقلابی و نظام بین‌الملل به‌طور کل کمتر مورد توجه جدی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل قرار گرفته است. شاید بتوان اثر دیوید ارمسترانگ (Armstrong, 1993) را که از منظر مکتب انگلیسی یک نگاه تحلیلی تاریخی به رابطه جامعه بین‌الملل با دولت‌های انقلابی دارد و نشان می‌

1. Attitude



دهد چگونه انقلاب‌ها و جامعه بین‌المللی یکدیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند و باعث تغییر یکدیگر می‌شوند، یکی از استثنای مهم در این زمینه دانست. به‌طور کل منظور از دولت انقلابی دولتی است که خواهان تغییر بنیادین در اصولی است که دولت‌ها بر مبنای آنها روابط خود را با یکدیگر هدایت می‌کنند. در این میان گاهی نیز تصور دولت‌های دیگر این است که این دولت به‌عنوان یک دولت انقلابی در صدد مقابله جویی و برهم زدن نظم موجود است (Armstrong, 1993, 3). دولت‌های انقلابی دولتی‌هایی‌اند که به چالش با مرزهای سرزمینی، ترتیبات نهادهای بین‌المللی و سلسله مراتب قدرت بر می‌خیزند. رهبران و مردمان این کشورها اغلب تصور می‌کنند که سهم عادلانه‌ای از نظام ندارند و بنابراین سعی در برهم زدن این نظم دارند (North & Choucri, 1975, 34).

شویبیلر بر این باور است که دولت‌های انقلابی دولتی‌هایی‌اند که دارای سرشتی تدافعی نبوده؛ بلکه آشکارا تجدیدنظر طلب‌اند،^۱ وی سپس بیان می‌کند که دولت‌های تجدیدنظر طلب را می‌توان به دو دسته تجدیدنظر طلب با اهداف محدود و تجدیدنظر طلب با اهداف نامحدود^۲ تقسیم کرد. به بیان وی دولت‌های تجدیدنظر طلب با اهداف نامحدود دولتی‌هایی‌اند که در صدد برهم زدن نظم موجود و تغییرات اساسی در قواعد و هنجارها و اصول نظام بین‌الملل‌اند؛ اما دسته دوم از دولت‌ها دولتی‌هایی‌اند که در درون نظم موجود فقط به دنبال ارتقا موقعیت خود هستند (Schweller, 2014, 7).

برخی دیگر از نظریه‌پردازان مفهوم «دولت نافرمان»^۳ را برای دولت‌های انقلابی به کار می‌گیرند. اصطلاح دولت نافرمان را اغلب مترادف با عبارت‌های «دولت

1. Revisionists states
2. Limited and unlimited Revisionists states
3. Rogue States



قانون‌شکن» و یا «دولت مطرود» به کار می‌برند. در همین راستا در دهه ۱۹۹۰ سیاست‌گذاران ایالات متحده به شکل فزاینده‌ای از این اصطلاح برای اشاره به کشورهای استفاده می‌کردند که دارای جنگ افزارهای کشتار دسته‌جمعی بوده و نسبت به دیگر دولت‌ها رفتاری تجاوزکارانه داشتند و یا با تروریزم و عملیات تروریستی پیوندی مستقیم و یا غیر مستقیم دارند. در همین راستا و بر اساس این معیارها دولت‌هایی چون عراق زمان دولت صدام حسین، لیبی دوران قذافی و کره شمالی در این دسته‌بندی جای می‌گرفتند. در واقع اصطلاح «دولت نافرمان» به‌عنوان یک ساخته مفهومی بر تباین و تقابل تاکید دارد و به‌همین دلیل نوعی «غیریت و دگربودگی» را مشخص می‌سازد. طبق این دگرسازی دولت‌های نافرمان، دولت‌های غیرغربی، غیرمسیحی، فقیر، اقتدارگرا و ستیزه‌جو در نظام بین‌الملل به‌شمار می‌روند (گریفتس، ۱۳۸۸: ۵۱۶-۵۱۴).

همان‌گونه که در ابتدای این بحث مطرح شد، وقتی از مفهوم دولت انقلابی سخن می‌گوییم بایستی به‌نوع رابطه‌ای که میان دولت‌های انقلابی و هژمون نظام بین‌الملل وجود دارد نیز اشاره کنیم. در واقع هژمون معمولاً براساس تصور خود از دولت انقلابی عمل می‌کند و در این میان میزان مشروعیت خود هژمون در جامعه بین‌الملل و هم‌چنین عوامل داخلی دولت هژمون در تعیین سیاست‌های اتخاذی آن در برابر دولت انقلابی نقش بسیار زیادی دارد. طیف اهداف هژمون در قبال دولت انقلابی از تغییر رفتار تا براندازی را شامل می‌شود و دیپلماسی فشار در تجلیات مختلف آن مهم‌ترین سازوکار مورد استفاده است (مشیرزاده؛ جعفری، ۱۳۹۱: ۵۱).

نقطه تمرکز ما در این مقاله علاوه‌بر نوع کنش و برخورد دولت آمریکا با دولت‌های انقلابی و تجدیدنظر طلب در خاورمیانه با دو دسته دیگر از دولت‌ها نیز در این منطقه می‌باشد که در مجموع می‌توان این‌گونه آنها را تقسیم‌بندی کرد:



دولت های انقلابی که مشخصا خواهان بر هم زدن نظم موجودند و به عنوان دولت های تجدید نظر طلب شناخته می شوند؛ مثل جمهوری اسلامی ایران.

دولت هایی که تحولات انقلابی را پشت سر گذاشته اند؛ نظیر دولت های عربی تونس، لیبی و مصر

دولت هایی که درگیر جنگ داخلی اند و منازعات درونی میان گروه های مختلف برای ایجاد یک نظم سیاسی جدید در جریان است؛ مثل دولت های سوریه و عراق

در واقع مفروض ما در این مقاله آن است که دولت هایی که تحولات انقلابی را پشت سر گذارده و دارای نظم سیاسی جدیدی شده اند و یا دولت هایی که درگیر بی ثباتی های سیاسی و روند انتقال قدرت نیز هستند در کنار دولت های انقلابی (تجدید نظر طلب) مورد توجه دولت هژمون در فرآیند جامعه پذیری هستند. چراکه این دولت ها نیز بایستی با قواعد و اصول نظام و یا جامعه بین الملل رفتار خود را هماهنگ نمایند. در واقع دولت هژمون به عنوان قدرت مشروع و برتر در نظام بین الملل و به عنوان قدرتی که نقش مهمی در سامان دادن و شکل دادن به نظم اقتصادی و سیاسی بین الملل از طریق نهادها و رژیم های بین المللی دارد، در صدد است تا این دولت ها را نیز به متابعت از قواعد، هنجارهای بین المللی و مورد نظر خود از طریق روندهای مختلف جامعه پذیری وا دارد؛ چرا که اصولا هدف هژمون ایجاد نظم به عنوان کالای عمومی^۱ و مدیریت آن در نظام بین الملل است (Gilpin, 2006& Keohane, 1984& Katzenstein,) (2009).

در کنار تعریف دولت های انقلابی لازم است هرچند کوتاه اشاره کنیم که مقصود ما از هژمون در این مقاله دولت آمریکا به عنوان یگانه ابرقدرت نظام بین الملل پس از جنگ جهانی دوم می باشد. در مورد هژمون بودن آمریکا

1. Public goods



تقریباً تمامی تحلیل‌گران روابط بین‌الملل بر این نکته اتفاق نظر دارند که پس از جنگ جهانی دوم و به‌خصوص پس از جنگ سرد با تغییر ساختار قدرت از دو قطبی به ساختار ۴+۱ شامل یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ آمریکا یگانه دولت برتر نظام بین‌الملل می‌باشد (بنگرید به بوزان: ۱۳۹۰). در همین راستا بایستی بیان کرد که هژمونی فراتر از سلطه یا تفوق مادی و نظامی یک دولت است و تفوق هژمون صرفاً بر اساس اعمال زور نیست. چراکه از یکسو هژمون نسبت به تأمین کالاهای عمومی در نظام اقدام می‌کند و از سوی دیگر، با اتکا بر پیوستگی ایدئولوژیک با سایر اعضای نظام - اگر نه همه، حداقل بخش قابل توجهی از آنها - به اعمال خود مشروعیت می‌بخشد. به‌عبارتی هژمونی گونه‌ای از اقتدار است که در آن موضع ممتاز دولت اصلی تنها مبتنی بر زور و اجبار نیست، بلکه مبتنی است بر رضایت نهادینه شده سایر دولت‌ها است (برای مطالعه بیشتر در این باره بنگرید به: آیکنبری، ۱۳۸۳).

پس از روشن شدن مفاهیم موردنظر (دولت انقلابی و هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل) در مبحث بعد به مفهوم جامعه‌پذیری و انواع آن در روابط بین‌الملل می‌پردازیم و سپس از منظر این مفهوم رابطه دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری باراک اوباما را با دولت‌های منطقه خاورمیانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳. بررسی مفهومی جامعه‌پذیری و انواع آن در روابط بین‌الملل

به‌طور کل جامعه‌پذیری یکی از مفاهیم اساسی در علوم اجتماعی است و به‌عنوان فرآیندی تعریف می‌شود که افراد به‌عنوان واحد سطح تحلیل در روند آن به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه خود را با هنجارهای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تطبیق می‌دهند. در واقع از نظر برگر و لوکمان افراد از طریق فرآیند جامعه‌پذیری تعامل خود را با ساختار روابط موجود در جامعه افزایش می‌دهند؛ از نظر آنها جامعه‌پذیری معادل درونی‌سازی است و جهت‌گیری‌های ارزشی هم



محصول فرآیند یادگیری و هم نتیجه این فرآیند می‌باشد (برگر؛ لوکمان، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

در همین زمینه بایستی اشاره کرد که ملهم از این تعاریف محققان روابط بین‌الملل نیز سعی کرده‌اند مفهوم جامعه‌پذیری را وارد حوزه روابط بین‌الملل نموده و از طریق آن به بررسی تاثیر ارتباطات میان دولت‌ها و تعامل دولت‌ها با جامعه بین‌الملل بپردازند. از نظر این دسته از محققان روابط بین‌الملل، جامعه‌پذیری هم می‌تواند به معنای پذیرش یا اشاعه ارزش‌های مشترک تلقی گردد و هم می‌تواند به معنای تحمیل مجموعه‌ای از ارزش‌ها به وسیله دولت‌های غالب در نظام بین‌الملل بر سایرین تلقی شود. از نظر آیکنبری و کوپچان جامعه‌پذیری فرآیند یادگیری است که از طریق آن هنجارها و ایده‌ها از یک دولت به دولت دیگر منتقل می‌شود. (Ikenbery & Kupchan, 1990, 289) طبق این دیدگاه و متاثر از مفهوم جامعه‌پذیری دولت‌های دیگر در نظام بین‌الملل هنجارها و جهت‌گیری‌های ارزشی مورد حمایت هژمون را به عنوان دولت برتر و غالب در نظام بین‌الملل، درونی می‌کنند و ادعاهای هنجاری وی را در باب ماهیت نظام بین‌الملل و چگونگی تفسیر آن می‌پذیرند.

جامعه‌پذیری به مثابه روش برخورد هژمون با دولت‌های نظام بین‌الملل (مثال دولت‌های منطقه خاورمیانه) در نظر گرفته شده است و می‌تواند از دو طریق و یا فرآیند مادی‌گرایانه و یا معناگرایانه صورت پذیرد؛ همان‌طور که بیان شد استدلال اصلی این مقاله آن است که با روی کار آمدن باراک اوباما به ریاست جمهوری آمریکا، این کشور به عنوان هژمون نظام بین‌الملل با تکیه بر ابعاد و شیوه‌های معنایی جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل، نوع روابط خود را با دولت‌های خاورمیانه تعریف کرده است. برای روشن‌تر شدن این استدلال بایستی ابتدا روندهای معناگرایانه و مادی‌گرایانه جامعه‌پذیری دولت‌ها در روابط بین‌الملل را شرح دهیم.

هژمون و جامعه‌پذیر کردن دولت‌های انقلابی به صورت مادی‌گرایانه



مهم‌ترین ویژگی‌های این شیوه از جامعه‌پذیری عبارت است از:

۱- تغییر رفتار دولت انقلابی: در شرح این ویژگی جامعه‌پذیری می‌توان این‌گونه بیان کرد که گاهی هدف هژمون از جامعه‌پذیرکردن دولت انقلابی، فقط تغییر رفتار بازیگر موردنظر می‌باشد؛ که این تغییر رفتار به هیچ‌وجه به معنای درونی‌سازی هنجارهای مرجح و قابل قبول جامعه بین‌المللی و مورد نظر هژمون نیست. در واقع قدرت هژمون از طریق سازوکارهای مادی‌گرایانه (دخالت نظامی مستقیم) تنها رفتار دولت موردنظر را تغییر می‌دهد. در این حالت می‌توان گفت که روند جامعه‌پذیری دولت هژمون خیلی موفقیت‌آمیز تلقی نمی‌گردد (چگینی‌زاده؛ پورآخوندی، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۴۰). این شیوه از جامعه‌پذیری را می‌توان در دوران ریاست جمهوری جورج بوش و حمله دولت آمریکا به عراق و افغانستان در جهت تغییر رفتار این دو دولت مشاهده کرد.

۲- تاکید بر منطق پیامد:^۱ در این شیوه از جامعه‌پذیری دولت انقلابی از سر اجبار بیرونی و بر اساس مدل بازیگر عقلانی، محاسبه سود و زیان و ترس ناشی از مجازات‌های عدم متابعت از خواست هژمون، به متابعت از هنجارهای تعیین شده می‌پردازد.

۳- اعمال قدرت به صورت اجباری و مستقیم:^۲ در این شیوه از جامعه‌پذیری دولت هژمون از طریق اعمال قدرت اجباری و مستقیم در قالب مجازات‌های مادی و اقدامات تنبیهی به جامعه‌پذیرکردن دولت انقلابی می‌پردازد. این سازوکارهای مادی معمولاً از دو طریق اشغال نظامی و تحریم‌های اقتصادی، مالی و نظامی صورت می‌گیرد. در حالت اشغال

1. Logic of Consequence

2. Coercive Power



نظامی هژمون و یا قدرت مسلط مستقیماً در دولت انقلابی دخالت کرده و نهادهای آن را دگرگون می‌نماید. در این حالت قدرت مسلط دوره انتقالی بعد از جنگ را بهترین فرصت یا زمان طلایی برای ایجاد و تغییرات و شکل‌دهی به اعتقادات و ارزش‌های نخبگان حاکم کشور تحت سلطه به‌منظور پذیرش نظم جهانی موردنظر خود می‌نماید. این شیوه از جامعه‌پذیری را می‌توان در افغانستان و عراق در زمان ریاست جمهوری جورج بوش مشاهده کرد (چگینی‌زاده؛ پورآخوندی، ۱۳۹۳: ۱۵۵-۱۵۴). به‌عنوان مثال، قدرت هژمون با دخالت نظامی خود در عراق و سرنگون کردن دولت موجود، از طریق فرآیند ملت‌سازی سعی نمود عراق را جامعه‌پذیر نماید و در همین راستا بود که در قانون اساسی عراق دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی و صلح‌طلبی در سیاست خارجی مبنای اساسی رفتار دولت جدید قرار گرفت.

۴- استفاده از دیپلماسی فشار: یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه‌پذیری مادی‌گرایانه که ارتباط بسیار نزدیکی نیز با مولفه اعمال قدرت اجباری و مستقیم دارد، استفاده از دیپلماسی فشار توسط دولت هژمون می‌باشد. دیپلماسی فشار راهبردی است که در آن دولت برتر در جهت متقاعد کردن دولت انقلابی از تهدید به زور و در صورت لزوم استفاده محدود، گزینه‌ی ناپیوسته و کنترل شده از زور را دستور کار قرار می‌دهد. به‌بیان لوی در این نوع از دیپلماسی مجموعه‌ای از این عوامل دارای اهمیت هستند: وجود درخواست از دولت انقلابی، شفافیت درخواست موردنظر از سوی دولت هژمون و نهایتاً حمایت از درخواست مورد نظر با فشار سیاسی نظامی از سوی دولت هژمون (Levy, 2008, 539-540).

هژمون و جامعه‌پذیر کردن دولت‌های انقلابی به‌صورت معناگرایانه مهم‌ترین ویژگی‌های این شیوه از جامعه‌پذیری عبارت است از:

۱- درونی‌سازی هنجار: در این شیوه از جامعه‌پذیری دولت هژمون سعی



می‌کند روند جامعه‌پذیری را از طریق درونی‌سازی هنجارها و از طریق شیوه‌های غیرمادی گرایانه، نظیر اقتناع و توجیه دنبال نماید. در واقع از نظر تحلیل‌گران روابط بین‌الملل درونی‌سازی هنجار، آخرین مرحله از چرخه عمر هنجار است؛ در این مرحله هنجار به صورت هنجار مشروع و بدیهی درآمده و دیگر به عنوان یک موضوع مناقشه‌آمیز تلقی نمی‌گردد. از سوی دیگر پیروی از آن نیز به صورت خودکار در می‌آید (Schimmelfenning, 2000, 112). به طور کل در این حالت از جامعه‌پذیری، می‌توان گفت روند جامعه‌پذیری زمانی موفق است که دولت انقلابی هنجارهای جامعه بین‌المللی و مورد نظر هژمون را درونی کرده باشد و با تغییر برداشت از خود و دیگری و تغییر هویت، داوطلبانه به تغییر رفتار خود می‌پردازد، مسئله‌ای که ما در مورد آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم شاهد آن هستیم (یوبرگر، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۸۴).

۲- تاکید بر منطق تناسب و یا زبندگی: در این شیوه از جامعه‌پذیری بازیگر مورد هدف که در این مقاله دولت انقلابی است باز هم به عنوان بازیگری عقلانی اما براساس منطق تناسب با ارزش‌ها و انتظارات جامعه بین‌المللی منطبق می‌شود. چرا که دولت هژمون به عنوان دولت جامعه‌پذیرکننده سعی می‌کند از کنش مبتنی بر تفاهم به جای کنش مبتنی بر هدف برای جامعه‌پذیرکردن دولت انقلابی استفاده نماید. در همین زمینه، هابرماس بر این باور است که کنش اجتماعی به دو صورت می‌باشد: کنش معطوف به هدف و کنش معطوف به تفاهم. کنش معطوف به هدف، کنش براساس محاسبات اقتصادی و منافع شخصی و مبانی غیرتفاهمی است. در این کنش ابزار مناسب برای رسیدن به یک هدف بر اساس محاسبه‌گری بازیگر انتخاب می‌شود؛ به عنوان مثال استفاده از ابزار نظامی. این در حالی است که کنش معطوف به تفاهم، که کنش ارتباطی تعاملی هم نامیده می‌شود، با عقلانیت ارتباطی درگیر است و هدف از آن ایجاد تفاهم و



ارتباط با سوژه موردنظر در این مقاله دولت انقلابی است (برای مطالعه بیشتر در مورد آراء هابرماس بنگرید به: نوزری، ۱۳۸۶؛ هولاب، ۱۳۸۸؛ Habermas, 1987).

۳- فقدان شرایط اجبار (بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی، اقناع‌سازی و محرک‌های مادی): همان‌گونه که اشاره شد سازوکارهای معناگرایانه در فرآیند جامعه‌پذیری توسط هژمون بر شرایط فقدان اجبار تاکید دارند. بنابراین در این شیوه هژمون به‌عنوان دولت جامعه‌پذیر کننده سعی می‌کند در محیط و بستری کاملاً رها از اعمال قدرت به‌صورت مستقیم برای رسیدن به هدف خود، که همان تغییر هویت دولت انقلابی و درونی کردن ارزش‌های بین‌المللی است از شیوه‌هایی چون دیپلماسی عمومی، اقناع‌سازی و یا استفاده از محرک‌های مادی استفاده نماید.

دیپلماسی عمومی به‌معنای تلاش یک دولت از جمله دولت هژمون برای اطلاع‌رسانی، ایجاد درک متقابل، تعامل مبتنی بر گفت‌وگو و تاثیر بر افکار عمومی دولت‌های دیگر می‌باشد (Maning, 2001, 65).

اقناع‌سازی به‌معنای تغییر افکار، اعتقادات و ایستارهای دولت انقلابی، بدون اجبار ذهنی و مادی از سوی هژمون می‌باشد. در واقع اقناع‌سازی همراه با استدلال است و در مرحله اول چرخه‌ی عمر هنجار قرار دارد و یک اقناع‌سازی موفق می‌تواند به درونی کردن هنجار بیانجامد (چگینی‌زاده؛ پوراخواندی، ۱۳۹۳: ۱۶۱). در اقناع‌سازی دولت هژمون در سایه رسیدن به فهم مشترک و بینادذهنی^۱ با دولت موردنظر، علاوه‌بر تغییر ترجیحات طرف مقابل، وی را وادار می‌کند به بازاندیشی در محاسبات خود از دنیای پیرامون بپردازد. البته بایستی بیان کرد که فرآیند اقناع‌سازی زمانی موفق است که دو طرف تا حدودی به



یکدیگر اعتماد داشته باشند. (Goodman & Jinks, 2005, 104).

در کنار ائتلاف‌سازی، دولت هژمون می‌تواند از محرک‌های مادی نیز برای جامعه‌پذیرکردن دولت انقلابی استفاده نماید. در همین زمینه می‌توان به نظریه مشوق‌های اقتصادی به معنای اعطا و یا وعده امتیازات مادی به‌منظور ترغیب دولت‌ها به تغییر سیاست اشاره کرد؛ اعمال این استراتژی می‌تواند خود مبنایی برای روابط همکاری جویانه و همکاری بلندمدت در آینده میان دولت هژمون و دولت موردنظر باشد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Mastanduno, 2008). شاید بتوان این‌گونه نیز استنباط کرد که مشوق‌های اقتصادی دولت انقلابی را ترغیب به فرآیند چانه‌زنی و مذاکره با دولت هژمون می‌کند.

۱- یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه‌پذیری معناگرایانه در روابط بین‌الملل که توسط دولت هژمون می‌تواند به کار گرفته شود، درگیر کردن دولت انقلابی در گستره نهادهای منطقه‌ای و جهانی است؛ به نحوی که در بلندمدت عقاید و انتظارات رهبران این کشورها با اجماع جهانی همراه شود.

۲- استفاده از استراتژی وادارسازی؛ در استراتژی وادارسازی، دولت هژمون بدون توسل به زور و یا تصاعد نظامی بحران، حریف را به انجام اقدامات موردنظر خود وا می‌دارد (فریدمن؛ راگاو، ۱۳۹۰: ۳۴۱). در واقع وادارسازی متضمن ابتکار عمل است و بازه زمانی و مکانی آن نیز مشخص و محدود است؛ به عبارت دیگر این مفهوم ریشه در درک بنیادین از مذاکره، ارتباطات، ادراکات، مصالحه و خویش‌داری دارد.

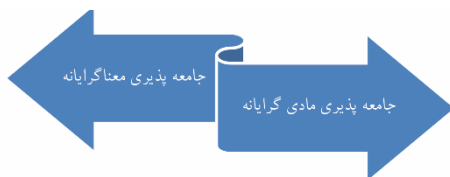
به‌طور کل اگر به‌عنوان جمع‌بندی بخواهیم در مورد جامعه‌پذیری معناگرایانه بگوییم، بایستی بیان کنیم که در این شیوه از جامعه‌پذیری دولت هژمون به این باور رسیده است که اقتدار خود را از طریق ائتلاف و رضایت اخلاقی و فرهنگی



حفظ نماید؛ به‌ویژه در ارتباط با دولت‌های انقلابی. از سوی دیگر در این شیوه از جامعه‌پذیری تمرکز بر رهبری اخلاقی است تا ایجاد سلطه، تمرکز بر ایده‌های دولت‌های مخالف به‌جای تمرکز بر قدرت سنتی، تمرکز بر قواعد^۱ در فرآیند جامعه‌پذیری، تاکید بر اعتبار^۲ کشور هژمون. نهایتاً این‌که در این شیوه از جامعه‌پذیری دولت هژمون از واژگان با بار مثبت معنایی در قبال دولت‌های انقلابی به‌جای واژگان با بار منفی معنایی استفاده می‌نماید. به‌عنوان مثال استفاده از واژه «نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراتیزاسیون» به‌جای واژه «دموکراسی‌سازی قهرآمیز» توسط باراک اوباما ریاست جمهوری آمریکا.



انواع جامعه پذیری در روابط بین الملل



ویژگی های جامعه پذیری مادی گرایانه		
تغییر رفتار دولت انقلابی	تاکید بر دیپلماسی فشار، اقدام نظامی، تهدید به زور و استفاده کنترل شده از زور، تحریم های اقتصادی	تاکید بر محیط مادی و مناسبات مادی قدرت
تاکید بر منطق پیامد؛ ترس دولت انقلابی از مجازات و فشار بیرونی	تاکید بر عقلانیت ابزاری	تاکید بر کشف مبتنی بر هدف
اعمال قدرت به صورت مستقیم و اجباری		

ویژگی های جامعه پذیری معناگرایانه		
تغییر هویت دولت انقلابی	تاکید بر قدرت گفتگویی و نهادی	جاری شدن قدرت در مناسبات ارتباطی و اجتماعی
تاکید بر منطق تناسب و کشف مبتنی بر تفاهم	تاکید بر عقلانیت هنجاری	تاکید بر کشف مبتنی بر تفاهم
درونی سازی هنجار	تمرکز بر قواعد و اعتبار	هماندسازی منافع هژمون و دولت انقلابی
استفاده از دیپلماسی عمومی و اقیانغ سازی	تاکید بر محیط اجتماعی و مناسبات اجتماعی قدرت	

۱- اوپاما و دولت های خاورمیانه با تاکید بر ابعاد معناگرایانه جامعه پذیری بعد از بررسی مفهوم جامعه پذیری و انواع آن در روابط بین الملل، در این محث به بررسی استدلال اصلی این مقاله می پردازیم. همان گونه که در مقدمه بیان شد؛ اوپاما به عنوان یک رییس جمهور لیبرال بین الملل گرا و با رویکردی عمل گرا مورد انتقاد بسیاری از سیاستمداران و نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا است. منتقدان وی را به عقب نشینی، انزواء، تضعیف موقعیت آمریکا در جهان به خصوص در منطقه خاورمیانه و هم چنین از دست دادن رهبری جهان



متهم می‌کنند. به نظر آنها در زمان اوباما آمریکا اعتماد به نفس خود را از دست داده است و قادر به اتخاذ مواضع قاطع برای اطمینان بخشیدن به متحدان خود نیست (Abo Arshid, 2014, 5).

در همین رابطه جان بولتون سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل بر این باور است که سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما دچار سوءتدبیر و سوءمدیریت شده است (بولتون، ۱۳۹۳: ۱۲). از نظر این دسته از افراد در دوره اوباما آمریکا با واگذار کردن خاورمیانه به دست رقیبان، هژمونی خود را دچار افول کرده و با عقب‌نشینی نیروهای نظامی آمریکا از عراق و افغانستان و سیاست‌های نامطلوب و غیر قاطع در حوادث لیبی ۲۰۱۱ و سوریه ۲۰۱۳، انتظارات جهانی را از خود ناامید کرده است (Melloan, 2014, 23).

البته در کنار این انتقادات، بسیاری از تحلیل‌گران از جمله والت از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل به رابطه دولت آمریکا و منطقه خاورمیانه نگاه می‌کنند و بر این باورند که بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا و انقلاب شیل اویل که باعث رونق تولید نفت و گاز در آمریکا و در نتیجه عدم نیاز مبرم این کشور به منابع انرژی خاورمیانه (اعلام استقلال آمریکا از نفت خاورمیانه)، باعث عدم اهمیت این منطقه در سیاست خارجی اوباما و کاهش مداخلات مستقیم این کشور در این منطقه شده است. از نظر والت بحران اقتصادی آمریکا اصلی‌ترین عاملی بود که باعث شد آمریکای امروز نتواند برای کشورهای درگیر تحولات انقلابی هم‌چون مصر، تونس و لیبی هزینه نماید؛ که این خود نشان از محدود شدن نقش آمریکا در منطقه خاورمیانه است (Walt, 2011, 14-15).

برخلاف این استدلال‌ها، فرضیه اصلی ما در این مقاله آن است که در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما منطقه خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای که مهد دولت‌های انقلابی و تهدیدات متقارن و نامتقارن برای این کشور است، در سیاست خارجی آمریکا اهمیت خود را حفظ کرده است. اما شیوه برخورد با دولت‌های این منطقه و جامعه‌پذیرکردن آنها در این دوره بسیار متفاوت از



دوره قبل بوده است. بنابراین اگر در دوره قبل، دولت آمریکا به عنوان هژمون نظام بین‌الملل بر اساس شیوه‌های مادی‌گرایانه از جمله استفاده از حملات پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه دولت‌های انقلابی منطقه خاورمیانه (عراق زمان صدام حسین و یا افغانستان قبل از تغییر رژیم سیاسی) را جامعه‌پذیر می‌کرده است؛ در دوارن حاضر این شیوه‌ها جای خود را به شیوه‌های معناگرایانه جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل داده‌اند.

از نشانه‌های این سیاست جدید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- پایان دادن به ماموریت نیروهای نظامی آمریکا در کشورهایی مثل افغانستان و عراق،
 - پرهیز از ورود به جنگ‌های جدید و توسل به سیاست توازن منطقه‌ای و تکیه بر متحدان،
 - واکنش محتاطانه دولت اوباما در قابل موضوعات و بحران‌هایی مثل لیبی و سوریه،
 - محدود شدن مداخلات آمریکا در قالب ائتلاف‌های بین‌المللی چندجانبه‌گرا در منطقه خاورمیانه (به‌عنوان مثال ائتلاف بین‌المللی برای مبارزه علیه داعش)،
 - مواضع اعلامی شخص بارک اوباما در تقبیح جنگ و پرهیز از ورود آمریکا به جنگ‌های جدید^۲ (پوراحمدی؛ منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۱۸).
- در این مقاله برآنیم که دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری اوباما تحت تاثیر یادگیری اجتماعی و به‌عنوان بازیگری عقلانی بر اثر مشاهده و تفسیر

1. Preemptive War and Preventive War

۲. به‌عنوان مثال می‌توان به موضع صریح اوباما در اولین مصاحبه مطبوعاتی پس از انتخاب مجدد به ریاست جمهوری آمریکا اشاره کرد که بیان کرد، دوران جنگ‌های خارجی آمریکا به پایان رسیده و دولت وی به‌هیچ وجه جنگ جدیدی را در خاورمیانه آغاز نخواهد کرد.



تجربیات گذشته ناشی از استعاره شرم و تاکید بر پرهزینه بودن شیوه‌های مادی‌گرایانه‌ی جامعه‌پذیری دولت، به‌خصوص اقدامات نظامی به تغییر آگاهانه در اعتقادات و رفتارها و رویه‌های سیاست خارجی می‌پردازد؛ که البته در این مقاله فرض بر آن است، نوع این یادگیری یک یادگیری پیچیده است. از منظر لوی در یادگیری پیچیده بر نقش ایده‌ها و دانش تاکید می‌شود (Levy, 1994, 290).

در این نوع از یادگیری نه‌تنها بازیگر هژمون از مرحله یادگیری ساده عبور کرده است؛ بلکه سعی می‌کند دیگر بازیگران، از جمله دولت‌های انقلابی را از طریق انتقال هنجارهای موردنظر خود و نهادینه سازی آنها فرآیند یادگیری نماید. در واقع در یادگیری تعدیل‌های سیاست‌گذاری هماهنگ‌سازی راحت‌تر و ساده‌تری را میان وسایل و اهداف سیاست خارجی فراهم می‌آورند؛ این در حالی است که یادگیری پیچیده در برگیرنده تامل فکری است که در جریان آن منافع تصمیم‌گیرندگان را می‌توان در پرتو فهم جدید در مورد روابط علی و معلولی بازتعریف کرد. بر اساس این تعریف در این نوع از یادگیری هر دو دسته از هنجارهای تنظیمی و تکوینی در پیوند باهم نقش دارند (بنگرید به: Levy, 1994).

در ایجاد این یادگیری، مفروض این مقاله آن است که حس شرم ایجاد شده در بازیگری ایالات متحده البته به‌نماینده‌گی اواما بسیار اثرگذار بوده است. گیدنز «شرم» را نگرانی نسبت به مناسب بودن روایتی تعریف می‌کند که با آن فرد بیوگرافی منسجمی را حفظ می‌کند (Giddens, 1991, 65). بنابراین در سطح دولت‌ها، شرم به نگرانی دولتی درباره توانایی منطبق‌سازی اقدامات گذشته یا آینده با روایت بیوگرافیک ترجمه می‌شود که این روایت را دولت برای توجیه رفتار خود به‌کار می‌گیرد. در واقع شرم را می‌توان احساس نامنی



نسبت به مسائل هویتی معنا کرد. در مورد تاثیرات شرم بایستی به مواضع اعلامی و کنش‌های گفتاری دولت‌ها رجوع کرد. مثلا ابراز ندامت نسبت به اشتباهات گذشته که می‌تواند در افراطی‌ترین شکل به عذرخواهی‌های رسمی رهبران دولتی و یا محکوم نمودن سیاست‌های گذشته بیانجامد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: استیل، ۱۳۹۲).

امری که در بیانات اوباما بسیار قابل توجه است؛ وی با بازتعریف رهبری آمریکا و تاکید بر گزینه نظامی به‌عنوان آخرین راه‌حل برای جامعه‌پذیر کردن دولت‌های انقلابی (رد سیاست‌های نظامی‌گرایانه بوش) با تاکید بر الگو بودن آمریکا به‌عنوان مولفه‌ای حیاتی از اصول اساسی هویت آمریکایی در سند امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا بیان می‌کند که:

تلاش‌های ما برای زنده نگه داشتن ارزش‌هایمان و حمایت از اصول دموکراتیک زیربنای حمایت‌های ما از آرزوهای ستم‌دیدگان در خارج است؛ با این حال برخی از روش‌های به‌کارگرفته شده در پیگیری امنیت و اهداف ایالات متحده، تهدید کننده وفاداری‌ها به ارزش‌هایی است که ترویج دادیم و پیگیری این امر رهبری ما را بر جهان برای همیشه تضعیف می‌کند در همین زمینه استفاده از توان نظامی سبب شناخته شدن رهبری ما در سراسر جهان با توسل به نیروهای نظامی خواهد بود ما در استفاده از نیروی نظامی، اصولی و گزینشی عمل خواهیم کرد. استفاده از نیروی نظامی، نباید اولین گزینه ما باشد ... ما تا جایی که بتوانیم، گزینه‌های دیگر را قبل از توسل به زور به کار خواهیم گرفت و به‌دقت، هزینه‌ها و خطرهای اقدام را در برابر هزینه‌ها و خطرهای عدم اقدام محاسبه خواهیم کرد. هنگامی که زور لازم باشد، به‌گونه‌ای آن‌را به کار خواهیم برد که ارزش‌هایمان را منعکس و مشروعیت‌مان را تقویت کند (بنگرید به: (US National Security, 2010).

در همین راستا اوباما با استفاده از مفاهیم شروع تازه، آغاز جدید و یا روز تازه، از ملت آمریکا نه به‌عنوان ملتی استثنایی بلکه به‌عنوان یک شریک برابر برای



سایر ملت‌ها یاد می‌کند (Obama, 2012).

از سوی دیگر در رویکرد جامعه‌پذیری معناگرایانه دولت اوپاما به‌عنوان بازیگر جامعه‌پذیر، مفروض خود را بر عقلانی بودن کنشگر انقلابی قرار می‌دهد و این‌که این کنشگر بر پایه محاسبه سود و زیان و عقلانیت عمل می‌کند؛ بنابراین قابل اقناع و توجیه است. به‌عنوان مثال در گزارش راهبردی جامعه اطلاعاتی آمریکا در سال ۲۰۱۲ در ارتباط با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به‌وضوح این‌طور بیان شده است:

قضایات ما این است که تصمیم‌گیری هسته‌ای ایران را رویکرد هزینه فایده هدایت می‌کند؛ که این خود متضمن فرصت‌هایی برای تهران از سوی جامعه بین‌المللی است، بدون تردید زمانی که رهبران ایران درباره برنامه هسته‌ای خود تصمیم می‌گیرند، در کنار امنیت ملی خود به مسایلی چون پرستیژ و نفوذ خود و هم‌چنین محیط سیاسی و امنیتی بین‌المللی نیز توجه می‌کنند (World Wide

Threat Assesment, 2013, 7-8).

یکی دیگر از مولفه‌های جامعه‌پذیری معناگرایانه در سیاست خارجی اوپاما نسبت به دولت‌های منطقه خاورمیانه تأکید بر درونی شدن هنجار در دولت‌های انقلابی از طریق تأکید و پیگیری اقدامات داوطلبانه این دولت‌هاست. در همین زمینه اوپاما صراحتاً بیان می‌کند که:

استدلال ما این است که به‌صورت تاریخی ثابت شده است تنها راهی که یک کشور بدون مداخله نظامی مستمر و فشار و تهدید بیرونی نهایتاً تصمیم گرفته است سلاح نداشته باشد، آن است که این کشورها نهایتاً خودشان تصمیم بگیرند سلاح هسته‌ای نداشته باشند و خودشان به‌صورت داوطلبانه این گزینه را از روی میز بردارند. این همان چیزی است که در لیبی و آفریقای جنوبی اتفاق افتاد

(Goldberg March, 2012, 2).

همان‌گونه که در مبحث قبل بیان شد در روند معناگرایانه جامعه‌پذیری بازیگر جامعه‌پذیرکننده بر کنش معطوف به تفاهم و یا کنش ارتباطی و تعاملی که



هدف آن ایجاد تفاهم و ارتباط با سوژه مورد نظر است، تکیه می‌کند. در همین زمینه آمریکا در دوران اوباما سعی کرده است جهان -به‌ویژه دولت‌های انقلابی- را مخاطب ارزش‌ها و ایده‌های خود قرار دهد. تاکید وی بر تعامل گسترده‌تر آمریکا با کشورهای مسلمان جهت پیشرفت در زمینه موضوعات سیاسی و امنیتی مهم و تاکید بر مذاکرات سیاسی از دیگر نشانه‌های این مولفه از جامعه‌پذیری می‌باشند. در همین زمینه می‌توان به سخنرانی اوباما در قاهره در سال ۲۰۰۹ و اشاره وی به بهبود تصویر آمریکا در نزد ملت‌های مسلمان (آغازی نوین) به‌همراه استناد به آیاتی از قرآن در جست‌وجوی زمینه‌ی مشترک میان آمریکا و مسلمانان و تاکید بر سیاست گفت‌وگوی سازنده، نگاه به آینده و تغییر سیاست‌های بوش، اشاره کرد (Pranger, 2009, 4).

هم‌چنین اوباما در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۵ بر اساس روندهای معناگرایانه جامعه‌پذیری برای مقابله با تروریسم و افراطی‌گری به‌جای مدنظر قرار دادن اقدامات نظامی و استفاده از قدرت سخت، بر درونی شدن هنجارهای ضد تروریسم و افراطی‌گری تاکید می‌کند و بیان می‌کند که:

ما تلاش خواهیم کرد به‌علل زیربنایی در شکل‌گیری افراطی‌گری خشونت‌آمیز، نظیر فقر، نابرابری و سرکوب، رسیدگی کنیم. این به‌معنای حمایت از ایده‌های جایگزین در برابر پیام‌های افراط‌گرایانه و ایجاد فرصت‌های اقتصادی بیشتر برای زنان و جوانان ناراضی است. ما کمک خواهیم کرد آسیب‌پذیرترین کشورها و جامعه‌ها، ظرفیت لازم را برای شکست دادن تروریست‌ها در سطح محلی، به‌دست آورند ... ما این دروغ را رد می‌کنیم که آمریکا و متحدانش با اسلام در جنگ هستند (بنگرید به: US National Security Strategy, 2015).

در همین راستا اوباما در سند استراتژی ۲۰۱۵ آمریکا بر مخاطب قرار دادن جوانان و نخبگان کشورهای انقلابی تاکید ویژه‌ای دارد که در این مولفه نیز می‌توان نشانه‌هایی از روند معناگرایانه جامعه‌پذیری از جمله تاکید بر درونی



کردن هنجارها، استفاده از کنش ارتباطی و هم‌چنین اقتناع و توجیه مخاطب، یافت. در این ارتباط می‌توان به این عبارات اشاره کرد: «ما در حال به‌دست گرفتن ابتکار عمل برای ایجاد روابط با جوانان جهان، شناسایی رهبران آینده در دولت، کسب‌وکار و جامعه مدنی و اتصال آنها به یکدیگر و مهارت‌های مورد نیازشان برای رشد کردن هستیم» (بنگرید به: US National Security Strategy, 2015).

بنابراین شاید بتوان مهم‌ترین مولفه‌های روند جامعه‌پذیری معناگرایانه توسط دولت باراک اوباما در قبال دولت‌های خاورمیانه را این‌گونه بیان کرد:

مهم‌ترین مولفه‌های روند جامعه‌پذیری معناگرایانه توسط باراک اوباما در قبال

دولت‌های خاورمیانه

۱- یادگیری اجتماعی پیچیده بر اثر تفسیر تجربیات گذشته و در ادامه تغییر آگاهانه اعتقادات و رویه‌های سیاست خارجی که منجر به بازتعریف رهبری آمریکا، تأکید بر چندجانبه‌گرایی، تکرش علزخواهی نسبت به گذشته و نقش محدودتر آمریکا در سطح جهانی از جمله منطقه خاورمیانه شده است.

۲- استفاده از اقتناع و توجیه در قبال پیش‌فرض عقلانی بودن دولت‌های انقلابی خاورمیانه

۳- تأکید بر درونی شدن هنجار از طریق تأکید و بیکری اقدامات داوطلبانه دولت‌های مورد نظر

۴- استفاده از کنش ارتباطی یا کنش معطوف به تفاهم از سوی اوباما که نمود آن را می‌توان در مخاطب قرار دادن جهان و فرستادن پیام برای آن به‌طور کل و دنیای اسلام به‌طور خاص مشاهده کرد.

۵- استفاده از واژگان با بار مثبت معنایی در قبال دولت‌های درگیر تحولات انقلابی خاورمیانه که برای مثال می‌توان به واژه «ظلمات» بر فراز و فرود دموکراتیزاسیون» به جای «دموکراسی سازی قهرآمیز» در قبال دولت‌های خاورمیانه اشاره کرد.

۶- تفسیر جدید از آرمان آمریکایی و ضرورت ترک این نکته که دولت آمریکا نیاز به یک روایت و چشم‌انداز جدید برای مواجهه با دولت‌های مورد نظر در خاورمیانه دارد.

۷- تأکید بر مفهوم دیپلماسی هوشمند از طریق فراهم آوردن ارتقای سطح روابط دیپلماتیک و افزایش ارتباطات توسعه‌محور



۵. نتیجه گیری

هدف اصلی این مقاله بررسی نوع سیاست خارجی و کنش دولت آمریکا به عنوان دولت هژمون نظام بین الملل در جامعه پذیر کردن سه دسته از دولت‌ها از جمله دولت‌های انقلابی و مخالف نظم موجود در منطقه خاورمیانه در دوره‌ی زمانی باراک اوباما به عنوان ریاست جمهور حاضر ایالات متحده بود. در این مقاله ما بر اساس فرآیندهای متمایز جامعه پذیری در روابط بین الملل و نوع برخورد دولت هژمون با این دسته از دولت‌ها به این استدلال پرداختیم که دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری باراک اوباما تحت تاثیر یادگیری اجتماعی و به عنوان بازیگری عقلانی به تغییر در اعتقادات و رفتارهای سیاست خارجی می پردازد؛ این تغییر که در رویه‌های جدید رفتاری نمود می یابد، در اثر مشاهده و تفسیر تجربیات گذشته و اصلاح اقدامات بعدی است. از نظر لوی مشاهدات و تجربیات منجر به تغییر در اعتقادات تصمیم گیرندگان می شود و این تغییر در اعتقادات متعاقباً بر رفتار دولت تاثیر می گذارد (Levy, 1994, 291).

بنابراین ما در این مقاله این استدلال را مطرح نمودیم که دولت هژمون در زمان اوباما سعی کرده است وارد فرآیند یادگیری پیچیده شود؛ یادگیری که در آن بر نقش ایده‌ها و دانش تاکید می شود. در این مقاله هم چنین بیان کردیم که این نوع از یادگیری در روند معناگرایانه جامعه پذیری نمود پیدا می کند. در این روند دولت هژمون نه تنها خود به یادگیری اجتماعی پیچیده رسیده است، بلکه سعی می کند دیگر بازیگران را (دولت‌های مورد نظر را) وارد فرآیند یادگیری نماید و هنجارهای پذیرفته شده نظام بین الملل را به این دولت‌ها منتقل و نهادینه نماید.

در واقع اگر ما هژمونی را متشکل از دو عنصر قابلیت و توانایی مادی به عنوان شرط لازم و پذیرش و رضایت دیگران به عنوان شرط کافی بدانیم (Gilpin, 1981, 63)، در دوران ریاست جمهوری اوباما سعی دولت آمریکا بر عنصر



دوم بوده است. البته پذیرش و رضایتی که نه مبتنی بر اجبار (شیوه‌های مادی‌گرایانه جامعه‌پذیری) بلکه مبتنی بر درونی شدن و اعتقاد واقعی به هژمون و ایده‌های جامعه بین‌الملل، تلاش برای جذب ایده‌ها و انگاره‌های ضد هژمونیک و سازگار کردن آن با ایده‌های هژمون (شیوه‌های معناگرایانه جامعه‌پذیری) بوده است.

در این دوران دولت آمریکا سعی کرده است تا با تغییرات در اصول و رویه‌های سیاست خارجی نوع برخورد با دولت‌های موردنظر منطقه خاورمیانه را تغییر دهد.

برخی از مهم‌ترین تغییرات صورت گرفته در حوزه سیاست خارجی آمریکا در راستای فرآیند جامعه‌پذیری معناگرایانه در روابط بین‌الملل



به دنبال این تغییرات مبنایی و نگرشی در حوزه سیاست خارجی، همان‌گونه که

در مقاله نیز بیان شد سیاست خارجی و نوع کنش دولت آمریکا در زمان اوپاما نسبت به دولت‌های انقلابی و یا درگیر تحولات انقلابی این منطقه دارای رویکرد کاملاً متفاوت از گذشته شد. به‌عنوان مثال در مورد عراق اوپاما صراحتاً در سند راهبرد امنیت ملی دولت آمریکا بیان می‌کند که:

ما در حال حاضر در حال انتقال مسئولیت و حاکمیت کامل به عراقی‌ها هستیم، روندی که شامل خروج نیروهای نظامی ما از این کشور، تقویت ظرفیت غیر نظامی ما و هم‌چنین یک مشارکت طولانی مدت و کامل با دولت و مردم عراق است (سند امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰: ۱۴).

اوپاما هم‌چنین با قول خارج کردن نیروهای نظامی آمریکایی از عراق تا سال ۲۰۱۲ اعلام می‌کند که مردم عراق قطعاً نسبت به دوران حکومت استبدادی صدام حسین وضعیت بهتری دارند؛ اما رویدادهای این کشور و مدیریت آن نیاز به استفاده از دیپلماسی و ایجاد اجماع بین‌المللی در راستای حل مشکلات این کشور است. از نظر اوپاما سیاست خارجی امپریالیستی و یک‌جانبه بوش باعث ایجاد نفرت در میان جهانیان شده و چنین سیاستی موقعیت جهانی و هژمونیک دولت ایالات متحده را متزلزل ساخته است. از منظر وی ادامه جنگ در عراق، انحراف بیشتر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است (بنگرید به سندهای امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰؛ ۲۰۱۲).

در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان یکی از دولت‌های تجدیدنظر طلب و مخالف نظم موجود در نظام بین‌الملل، دولت اوپاما تحت تاثیر روندهای معناگرایانه جامعه‌پذیری بر این باور است که وقوع هرگونه درگیری و تشنج در منطقه خاورمیانه و برخورد با ایران می‌تواند آسیب‌های جدی به منافع آمریکا وارد نماید. در همین راستا اوپاما از تجدیدنظر روابط با جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که دولت وی در جست‌وجوی فرصتی برای گفت‌وگوهای رو در رو و بدون پیش شرط با این کشور است (بنگرید به سندهای امنیت ملی آمریکا، ۲۰۱۰؛ ۲۰۱۲). وی در کنار فرستادن پیام‌های



نوروزی به مردم جمهوری اسلامی ایران (تحت تاثیر کنش ارتباطی با سوژه موردنظر) در اولین سخنرانی سالانه خود در کنگره آمریکا اعلام می‌کند که اگر دولت ایران مشت‌های گره کرده خود را باز نماید، دست‌های دوستی آمریکا را که به سوی آن دراز شده است را خواهد دید.

در ارتباط با لیبی نیز دولت اواما تحت تاثیر روندهای معناگرایانه جامعه‌پذیری از مداخله مستقیم نظامی در این کشور به صورت یک‌جانبه خودداری کرد و در همین راستا رییس جمهوری آمریکا صراحتاً در بیانات خود در دانشگاه دفاع ملی واشنگتن بیان کرد که:

ما نمی‌توانیم نیروهای آمریکایی را وارد لیبی کنیم؛ چرا که ما همین شیوه را در عراق دنبال کردیم، اما تغییر نظام هشت سال به طول انجامید و هزاران آمریکایی و عراقی جان خود را از دست دادند و هزاران میلیارد دلار به همراه اعتبار آمریکا تباه گردید، ما نمی‌توانیم به خودمان اجازه دهیم این اشتباه بار دیگر در لیبی تکرار شود (Obama, 2011).

از نظر فالک مداخله آمریکا در لیبی در چارچوب اقدام دسته‌جمعی نهاد ناتو نمونه‌ای چند جانبه‌گرایی جدید در سیاست خارجی آمریکاست (Falk, 2011). به هر روی نویسنده این مقاله بر این باور است که نشانه‌های بسیار زیادی را می‌توان در کنش‌های گفتاری و اقدامات اعمالی دولت ایالات متحده آمریکا در زمان ریاست جمهوری باراک اواما در قبال دولت‌های انقلابی و یا درگیر تحولات انقلابی دولت‌های خاورمیانه یافت، تا بتوان ادعای این مقاله را اثبات کرد که نوع کنش سیاست خارجی اواما در قبال این دولت‌ها نه از سر مغفول ماندن و یا عدم توجه به این دولت‌ها، بلکه کاملاً متأثر از چرخش در شیوه نوع جامعه‌پذیری این دولت‌ها (از جامعه‌پذیری مادی‌گرایانه به معناگرایانه) می‌باشد.



منابع

الف) فارسی

استیل، برنت جی. (۱۳۹۲). «امنیت هستی‌شناختی در روابط بین‌الملل»، ترجمه جلال دهقانی فیروزآبادی؛ فرزاد رستمی و محمدعلی قاسمی، تهران: مطالعات راهبردی. آیکنبری، جی. جان. (۱۳۸۳). *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار.

برگر، پیتر و توماس لوکمان. (۱۳۷۸). *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

بوزان، بری. (۱۳۹۰). «ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ»، ترجمه عبدالمجید حیدرپور، تهران: مطالعات راهبردی.

بولتون، جان. (۱۳۹۳). «اداره سیاست خارجی آمریکا دست کودکان افتاده است»، قابل دسترسی در <http://www.irdiplomacy.ir>

پوراحمدی، حسین و اصغر منصوریان. (۱۳۹۳). «تغییرات سیاست خارجی آمریکا و تحولات خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۷، ش ۶۶، صص ۱۰۴-۱۲۶.

چگینی زاده، غلام علی و نادر پورآخوندی. (۱۳۹۳). «جامعه‌پذیری دولت در نظریه های روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۷، ش ۶۵، صص ۱۳۶-۱۶۷.

فریدمن، لارنس و سرینات راگوان. (۱۳۹۰). «اجبار»، در *پل دی ویلیامز، درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ترجمه علی رضا طیب، تهران: امیرکبیر.

گریفتس، مارتین. (۱۳۸۸). *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، تهران: نشر نی.

محمودی، محسن؛ گودرزی، سهیل. (۱۳۹۱). «سیاست نرم‌افزاری ایالات متحده در خاورمیانه: مقایسه جورج بوش و باراک اوباما»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۶، (ش ۲)، صص ۴۳۸-۴۶۱.

مشیرزاده، حمیرا؛ جعفری، هرمز. (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی:



مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، (ش ۱)، صص ۴۷-۷۸.

نوذری، حسین علی. (۱۳۸۶). *بازخوانی هایرماس*، تهران: چشمه.

هولاب، رابرت. (۱۳۸۸). *یورگن هایرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشرنی.

یوبرگر، تامس. (۱۳۹۰). «هنجارها، هویت و امنیت ملی در آلمان و ژاپن» در پیتر کاتزنشتاین، فرهنگ امنیت ملی: هنجارها و هویت در سیاست جهانی، ترجمه هادی سمتی، تهران: مطالعات راهبردی.

(ب) انگلیسی

Abu Arshid, Osama. (2014). "The Obama Administration's Foreign Policy: Balancing Isolationist Tendencies and Pressures for External Intervention", Available at: [http://www. Arab Center for Research and Policy](http://www.Arab Center for Research and Policy).

Armstrong, David. (1993). *Revolution and World Order*. Oxford: Clarendon Press.

Cox, R. (1981). "Social Forces, States and World Orders," *Millennium*, Vol. 10, No. 2, PP. 126-155.

Falk, R. (2011). "Global Leadership: American Retreat", Available at: [http://www Foreign Policy Journal. Com](http://www.Foreign Policy Journal. Com).

Geges, Fawaz. A. (2013). "The Obama approach to the Middle East: the end of America's moment", *International Affairs*, Vol. 89: 2, PP. 299-323.

Giddens, Anthony. (1991). *Modernity and Self Identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Cambridge: Polity.

Gilpin, Robert. (1981). *War and Change in World Politocs*. Cambridge: Cambridge University Press.

Goldberg, Jeffrey. (March 2, 2012). "Obama to Iran and Israel: As President of the United States, I Don't bluff", *The Atlantic*, Available at: [http://www. theatlantic. com/international/archive/2012/03/obama-to-iran-and-israel-as president-of-the-united-states-i-dont-bluff/253875/](http://www.theatlantic.com/international/archive/2012/03/obama-to-iran-and-israel-as-president-of-the-united-states-i-dont-bluff/253875/).

Goodman Ryan & Derek Jinks. (2005). "International Law and State Socialization: Empirical, Conceptual, and Normative Challenges", *Duke Law Journal*, Vol. 26, No. 3. PP 98-129.

Habermas, Jurgen. (1987). *the Theory of Communicative Action: Lifeworld and System: A Critique of Functionalist Reason*. Volume II, Trans. Thomas McCarthy, London: Heinemann.

Ikenberry G. John and Charles A. Kupchan. (1990). "Socialization and Hegemonic Power". *International Organization*, Vol. 44, No. 3.



- Katzenstein, Peter. (2009). "Introduction: Domesticate and International Forces and Strategies of Foreign Economic Policy". *International Organization*, PP. 587-606.
- Keohane, R. (1980). "The Theory of Hegemonic Stability and Changes in International Economy Regime", in *Holsti, Changes in International System. Boulder Co: West view Press.*
- Levy, Jack. (1994). "Learning and Foreign Policy: Sweeping a conceptual Minefield". *International Organization*, Vol. 48, No. 2, PP. 279-312.
- Levy, Jack. (2008). "Deterrence and Coercive Diplomacy: The Contributions of Alexander George". *Political Psychology*, Vol. 29 (4), PP. 537-552.
- Manning, Morgan. (2001). "Iran –USA cultural relation", 29 Aug, *N12.*
- Mastanduno, Michael. (2008). "Economic Statecraft", in *Steve Smith and et al, (Eds) Foreign Policy: Theories, Actors, Cases.* Oxford: Oxford University Press.
- Melloan, George. (2014). "Obama's Foreign-Policy Failures Go Far beyond Iraq", Available at: <http://online.wsj.com/articles/george-melloan-obamas-foreign-policy-failures-go-far-beyond-iraq-1403823564>.
- Michaud, Kriss& Joe Buccino& Stephen Chenelle. (2014). "The Impact of Domestic Shale Oil Production on U. S. Military Strategy and its Implications for U. S. -China Maritime Partnership", *Smallwars Journal*, Available at: <http://smallwarsjournal.com>.
- Muni, S. D& Vivek Chadha. (2014). *Asian Strategic Review 2014: US Pivot and Asian Security*, PENTAGON PRESS, Institute for Defence Studies and Analyses, New Delhi, pdf.
- North, Robert& Choucri Nazil. (1975). *Nations in Conflicts: National Growth and International Violence*. San Francisco: Calif, WH Freeman.
- Nye, Joseph. (1987). "Nuclear Learning and U. S. -Soviet Security Regimes". *International Organization*, Vol. 41, No. 3.
- Obama, Barack. (2010-2012-2015). "The National Security Strategy of the United States of America". Washington, D. C, The White House, Available at: <http://www.rand.org>.
- Obama, Barack. (2011). "Remakes by the President on the Middle East and North Africa", (Speech Washington, D. C), Available at: <http://www.Whitehouse.gov>.
- Obama, Barak. (2010). "Renewing American Leadership". *Foreign Affairs*, July-August.
- Pranger, Robert. (2009). "American Foreign Policy: Type's, Choices, Futures, and Priorities". *Mediterranean Quarterly*, XX: 1.
- Rodham, Clinton. (2010). "Leading Through Civilian Power



- Redefining American Diplomacy and Development”, *Foreign Affairs*, Vol. 89, No. 6.
- Schimmelfennig, Frank. (2000). “International Socialization in the New Europe: Rational Action in an Institutional Environment”. *European Journal of International Relations*, Vol. 6, No. 1. PP 105-131.
- Schweller, Randall L. (2014). “China’s Aspirations and the Clash of Nationalisms in East Asia: A Neoclassical Realist Examination”. *International Journal of Korean Unification Studies*, Vol. 23. 2.
- Walt, Stephen. (2007). “Beyond Bin Laden, Reshaping U. S Foreign Policy”. *International Policy*, Vol. 26, No. 37.
- Walt, Stephen. (2011). “The End of the American Era”. *The National Interest*, No. 3, PP. 6-16.
- Worldwide Threat Assessment of the U. S. Intelligence Community. (2013). Office of Director of National Intelligence. Available at: <http://www.dni.gov/index.php>.

